

نازنین!
آرام چشم بگشا
بگشا و ببین
زمین بی جوهر است و کبوتر
و چشم‌های خورشیدی مرداد زین پس
همیشه و همیشه تر

سپیده در مه است
پهنای این جهان و آن جهان
در دو چشم جادوت
حقارت ده است
طبال سینه‌ات مرده است

غمین و غمین
نشسته‌ای میان میدان رزم زمین
نازنین بگو، به من بگو
از ابتدای زمان تا همین
آیا سوگواری
چنین مرثیه خوانده است؟

طوقیان کبود
هنوز بر دارهای جنگلی می‌رقصیدند
که دارکوبان به دارهاشان نیز دشنه می‌کوبیدند
پرهای ریخته‌شان در کارگاه جهان